

قصه‌های دارا و سما

بچه‌ها دارا و سما برادر و خواهرند. آن‌ها به همراه یک کوچولوی دوست‌داشتنی و یک کتابچه‌ی اسرارآمیز با پدر و مادرشان زندگی می‌کنند. شما در هر شماره از مجله‌ی کودک می‌توانید قصه‌های دارا و سما را دنبال کنید.

قصه‌درس

منفورا بدیعی

تصویرگر: منصوره ملکی‌جهان

این قصه بر مبنای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۱ کتاب
فارسی نوشته شده است.

دریای آبی

باران چک‌چک بارید.

یک قطره‌ی آب پرید روی کتابچه.

کتابچه خندید.



۲

۱

کتابچه گفت: «باران کوچولو چرا

ناراحتی؟»

قطره‌ی آب گفت: «اسم من آبی است.

دلم برای دریا تنگ شده است!

دریا کجاست؟»

کتابچه باز شد.



۴

۳

سما گفت: «آهای باد، دریا را ندیدی؟»

باد گفت: «از ابر پیرس.»

باد هوهو فوت کرد و کتابچه ورق خورد.



۶

۵



مرتب گرامی! قصه درس‌های کودک بر مبنای تکرار کلمه‌های هدف هر درس نوشته شده‌اند. شما می‌توانید برای تدریس هر درس به روش کل‌خوانی، از داستان‌های این قصه درس‌ها استفاده کنید. پیشنهاد می‌شود، ابتدا از بچه‌ها بخواهیم با دنبال کردن تصویرها، ماجرای داستان را حدس بزنند. بعد، در چند نوبت، داستان را برای آن‌ها بخوانیم. در حین خواندن داستان، توجه آن‌ها را به کلمه‌های هدف داستان جلب کنیم.



این قصه پرمینای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۲ کتاب
فارسی نوشته شده است.

برو بالا



دارا و سما کنار دریا بودند.
دارا و سما بادبادک بازی می کردند.
بادبادک بالا نمی رفت.
بچه ها و بادبادک ناراحت بودند.



۲

۱

امین آمد.
او دوست دارا است.
دارا خندید.
امین بادبادک را بالا گرفت.
بادبادک خندید.



۴

۳

همه با هم باد را صدا زدند.
باد هوهو کنان آمد.
باد بادبادک را دید.
باد خندید.
بادبادک هم خندید.
باد بادبادک را بالا برد؛
بالای بالا برد.



۶

۵



بادبادک گفت: بالا بالاتر، تا ابرها.
باد بادبادک را بالا برد.
بالای بالا تا ابرها برد.
بادبادک میان ابرها بود.



بادبادک گفت: بالا بالاتر، از ابرها
هم بالاتر.
باد تند شد.
تندتر و تندتر شد.
باد بادبادک را بالا برد.
بالا و بالاتر برد.
از ابرها هم بالاتر برد.



امین برای بادبادک دست تکان داد.
بچه‌ها خندیدند.
بچه‌ها دوباره بادبادک درست کردند.

این قصه بر مبنای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۳ کتاب
فارسی نوشته شده است.



خواب خوش‌بو

اینجا مدرسه است.

مادرم مدیر این مدرسه است.

کلاس‌های این مدرسه قشنگ هستند!



۲

۱

گاهی من و کتابچه هم با مادرم به مدرسه می‌آییم.

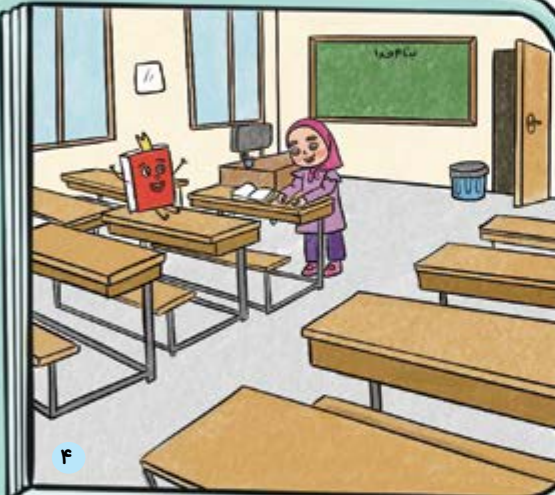
مادرم می‌گوید: «تا با مدادهایت یک نقاشی

قشنگ بکشی، کار من تمام می‌شود!»

من و کتابچه می‌رویم توی کلاس.

من روی یک نیمکت می‌نشینیم.

کتابچه می‌رود روی میز.



۴

۳

من با مدادهایم نقاشی می‌کشم.

اما کتابچه حسابی بی‌حوصله می‌شود.

از این نیمکت به آن نیمکت می‌رود.

هی باز و بسته می‌شود.



۶

۵



تیلیک... تیلیک... کتابچه ورق می خورد.
 او! انگار من یک مدیر شده‌ام!
 پرچم مدرسه را بالا می کشم.
 باد پرچم را تکان می دهد.
 من و بچه ها دست می زنیم!
 کتابچه هورا می کشد!



تیلیک... تیلیک... کتابچه ورق می خورد.
 انگار من یک مدیر شده‌ام!
 یک سبد گل یاس روی میز است.
 با دست، یاس ها را ناز می کنم.
 دستم بوی یاس می گیرد.
 یاس ها چه بوی خوبی دارند!



«به به! چه نقاشی قشنگی! وقت رفتن شده.
 بیدار شو.»
 چشم هایم را باز می کنم.
 مادر یک مشت یاس ریخته است کنار
 مدادهایم.
 کتابچه چشمک می زند.
 یاس ها را می ریزم لای کتابچه.
 چه خواب خوش بویی دیدم!

این قصه بر مبنای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۴ کتاب
فارسی نوشته شده است.



ماجرای ته یخچال

شب شده بود.

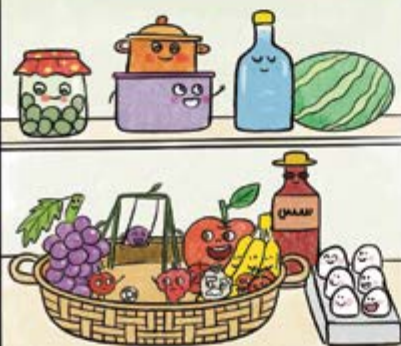
امشب نوبت بابا بود.

کتابچه پرید روی دست بابا.

بابا کتابچه را باز کرد.

۲

۱



۴

یک سبد میوه، ته یخچال بود؛

پراز توت و آلو و انگور.

توتک با آلوچه توپ بازی می کرد.

حبّه‌ی انگور هم تاب بازی می کرد.

میوه‌ها خوش حال بودند.

۳

۶

۵

سوت، سوت، سوت...

چی بود؟ کی بود؟

هلوخان بود؛

یک میوه‌ی گنده و زورگو.

با یک سوت توی دستش،

پرید توی سبد.

داد زد: «دوست ندارم بچه‌ها بازی کنند!»

